

سخنی با همه توده ای ها

۱۶ سال پس از انقلاب بزرگ بهمن ۵۷

پیش بسوی «آزادی»
برای «مدافعان انقلاب»

ما خودمان، در تمام تاریخ
حزبی مان، همیشه ذره ذره برای
یک گام به پیش جنگیده ایم و
کسانی در کنار گود، در انتظار
شکست و تمسخر ما بوده اند.
شایسته نیست این روش را، در
مورد کسانی بکار ببریم، که امروز
در کشور برای برداشتن یک گام
پشتتر مبارزه می کنند.

بودند و از آزادی های نسبتاً وسیع بهره مند و برخوردار بودند و در مقابل امثال «خزعلی» ها و «مکارم شیرازی» ها و «آذری قمی» ها، چنان عرصه را بر خود و پایگاه طبقاتی خود، یعنی کلان سرمایه داری و بزرگ مالکان تنگ می دیدند، که حتی برای جنگ با آیت الله خمینی، آماده می شدند. امروز نیز «رژیم ولایت فقیه» وجود دارد. همان آذری قمی ها و مکارم شیرازی ها، روسای حوزه های علمیه هستند و «ولی فقیه» تعیین می کنند و در مقابل، توده های زحمتکش بخش عمده قدرت خود را از دست داده اند و در شرایط فوق العاده دشوار به سر می برند و این در حالی است، که اختیارات «ولی فقیه»، چه به موجب قانون اساسی و چه از نظر عملی، بسیار محدودتر از آن دوران است.

به این ترتیب «رژیم ولایت فقیه» تافته جدا بافته ای، که گویا برفراز سر تمام قوانین تکامل اجتماعی عمل می کند، تحول و تکامل این رژیم نیز، مانند هر رژیم دیگر، در چارچوب قوانین عام تکامل تاریخی صورت می گیرد. مسئله «آزادی» ها نیز در این رژیم، مانند هر رژیم دیگر، تابعی از اصل پایه ای مارکسیسم درباره «آزادی»، یعنی وابسته به تناسب نیروهای طبقاتی جامعه است. این تناسب اکنون به نحوی است، که حداکثر «آزادی» را برای «هاشمی رفسنجانی» ها و «مکارم شیرازی» ها و «آذری قمی» ها تامین می کند. فردا اگر تناسب کنونی تغییر یابد، «آزادی» برای نیروهای دیگری ممکن و حتی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

یادآوری این نکته در اینجا شاید بی مورد نباشد، که صرف نظر از مفهوم «طبقاتی»، حکم «آزادی» در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست، مفهوم «نسبی» آزادی را نیز نادیده می گیرد. «آزادی» مفهوم مطلق نیست، که بگوییم ممکن است، یا ممکن نیست. اشکال معینی از «آزادی» در عرصه های معینی، بیشتر ممکن است و اشکال دیگری، در عرصه های دیگری، کمتر. شخص یا جریانی در حد چاپ یک مقاله یا سخنرانی، از آزادی برخوردار است، دیگری در چارچوب یک نشریه یا داشتن این یا آن شکل رابطه و سازمان و تشکیلات علنی. شخصیت و اعتبار آن فرد یا جریان، سیاست و مشی آن، مهم تر از همه، نیرویی که در پشت سر خود می تواند بسیج کند، تعیین کننده میزان و شکل و درجه «آزادی» اوست.

«رژیم ولایت فقیه» چیست؟

پاره ای معتقدند، که ما با این نحوه برخورد، «شکل» حکومت را از «محتوای» آن جدا می کنیم و به استقلال نسبی «شکل» و نقش مهم و بازدارند آن در تکامل «محتوا»، بهایی نمی دهیم. به نظر این عده، «رژیم ولایت فقیه» نوعی از حکومت است، که بلحاظ شکلی، هیچ تحولی در چارچوب آن امکان پذیر نیست. در واقع اگر منظور از «تحول» آن است، که در چارچوب «رژیم ولایت فقیه» نمی توان جامعه کمونیستی برقرار کرد، حق با آنهاست، اما بحث در اینجا نه بر سر چنین تحولی، بلکه بحث بر سر درک مارکسیستی از «آزادی» ها و مبارزه برای آن است. بحث بر سر آن است، که آیا باید در چارچوب «رژیم ولایت فقیه» برای آزادی مبارزه کرد، یا اینکه پیشاپیش، این رژیم را بر بالای سر مبارزه طبقات معرفی نمود و مدعی شد، که «آزادی» در این رژیم ممکن نیست. بحث بر سر آن نیست، که این مبارزه برای «آزادی» الزاماً موفق خواهد بود، بحث بر سر نفع خودسرانه و بی پایه یک «امکان» است. امکان «آزادی»، امکانی است، که باید به آن معتقد بود و باید برای آن مبارزه کرد، چرا که تنها در مبارزه برای تحقق این امکان است، که جبهه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست می تواند شکل بگیرد و به یک نیروی جلی و تعیین کننده در سرنشت کشور تبدیل شود.

انتشار مقاله «نامه مردم، در کدام جبهه قرار دارد؟» در شماره ۲۹ «راه توده»، واکنش هاش متفارقی را در میان اعضا و هواداران حزب توده ایران و بطور کلی علاقمندان و دنبال کنندگان حوادث و امور میهن ما برانگیخت. از مجموعه تماس ها و برخوردها می توان چنین استنباط کرد، که رابطه میان «آزادی» و «رژیم ولایت فقیه» و چگونگی آن یکی از نقاط بسیار گرهی سیاست حزب ما و مجموعه نیروهای اپوزیسیون را تشکیل می دهد و چندان از واقعیت بدور نیفتاده ایم، اگر بگوییم درک نادرست این رابطه و ساده کردن آن در تزی نظیر «آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، (نامه مردم شماره ۲۲۰)، توانسته است و می تواند زبان فوق العاده سنگینی را به مجموعه نیروهای انقلاب و دمکراتیک کشور ما وارد کند و راه را برای حاکمیت مطلق ضد انقلابی و امپریالیسم، از طریق یک کودتای دست راستی، هموار کند. تلاش ما در اینجا بر آن است، که حکم مزبور را با در نظر گرفتن مفاهیم «آزادی» و «رژیم ولایت فقیه» بیشتر بشکافیم.

«آزادی» از دیدگاه نظریه مارکسیسم

حکم «آزادی»، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست، «مفهوم مارکسیستی و طبقاتی «آزادی» را نادیده می گیرد. هیچ رژیم یا نظامی در دنیا وجود ندارد، که «آزادی» در آن وجود نداشته و یا ممکن نباشد. در هر رژیم و در هر شکل از حکومت، اقشار و طبقات و نیروهای سیاسی معینی از «آزادی» برخوردارند و استفاده می کنند و در مقابل «آزادی» اقشار و طبقات معین دیگری سلب و یا محدود گردیده است. حکم پایه ای مارکسیسم درباره «آزادی»، که قاعداً «نامه مردم» باید آن را خوب بداند، آن است، که «درجه آزادی های فردی و اجتماعی در جامعه تقسیم شده به طبقات، تابعی است از تناسب نیروهای طبقاتی». یعنی آنکه در جامعه طبقاتی، هر طبقه ای، به اندازه نیرویی، که در جامعه از آن برخوردار است، متناسب با نیروهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، که در پشت سر خود دارد، از آزادی بهره مند خواهد بود.

از آنجا که مبارزه طبقات تعطیل برادر نیست، لذا تناسب نیروهای طبقاتی در جامعه نیز ثابت و پایدار نیست و الزاماً تغییر می کند و در نتیجه، حد و حدود «آزادی» ها، پیوسته در حال دگرگونی است. طبقاتی و اقشار اجتماعی و نیروهای سیاسی، که تا دیروز از «آزادی» کمتری برخوردار بودند، امروز در شرایط نوین «آزادی» بیشتری بدست می آورند و بر عکس آنها که امروز «آزادی» بیشتر دارند، فردا ممکن است «آزادی» محدودتری پیدا کنند، یا بسته به مورد، در شرایط یک کودتا، یا انقلاب اجتماعی، «آزادی» خود را موقتاً، یا برای همیشه، به کلی از دست بدهند.

«رژیم ولایت فقیه» نیز از این اصل و قاعده عام و مسلم مارکسیسم مستثنی نیست. «رژیم ولایت فقیه»، نه تعیین کننده بود و نبود طبقات و مبارزه آنها است و نه تعیین کننده آنکه، در نهایت، کدام یک از آنها پیشروی، یا عقب نشینی نماید. برعکس هم جایگاه و نقش «ولی فقیه»، به عنوان یک فرد، و هم مجموعه رژیمی، که به آن نام «ولایت فقیه» داده شده است، انعکاسی است، از تعادل نیروهای طبقاتی جامعه. خارج از این تعادل، نه «ولی فقیه» و نه «رژیم ولی فقیه» یک لحظه به حیات خود نمی تواند ادامه دهد.

مبارزه میان طبقات جامعه خارج از اراده و خواست «رژیم ولایت فقیه» وجود «داشته» دارد و خواهد داشت و چگونگی تعادل و تناسب میان این طبقات نیز، خارج از اراده این رژیم است. مثلاً در سال های ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ در کشور ما همین «رژیم ولایت فقیه» رجود داشت. با اینحال توده های زحمتکش از قدرت بسیار عظیمی برخوردار

توده» می نویسند، که دست‌اندرکاران آن می خواهند «زهر دعوت سرسپرده به تجربه تلخ مردم میهن ما و حزب ما را نسبت به رژیم «ولایت فقیه» در کپسول تحلیل «علمی» و «طبقاتی» به کام حزب بریزند»، (نامه مردم شماره ۴۲۷ ص ۶). یعنی آنکه، تحلیل علمی و طبقاتی حزب ما از انقلاب بهمین و پشتیبانی قاطع و تزلزل ناپذیر آن از انقلاب و قرار گرفتن آن در کنار توده‌های زحمتکش مذهبی، که از یک حزب چند صد نفره، در ظرف چند سال، یک حزب چند صد هزار نفره ساخت، «تجربه تلخ» برده است، اما جایگزین کردن مارکسیسم با تعلیمات اجتماعی دبستانی و کنار گذاشتن درک طبقاتی تمام احکام اولیه و بدیهی مارکسیسم و عقب‌نشینی مداوم سیاسی، عملی و تئوریک در برابر امپریالیسم و سلطنت‌طلب‌ها و در نتیجه تبدیل کردن آن حزب چند صد هزار نفره، به یک حزب چند نفره، «تجربه شیرین» است. مدافعان این «تجربه شیرین»، یکبار تاکنون به کسی پاسخ نداده‌اند، که شعار «سرنگونی ج.ا.ا.» را از کجا و براساس چه تحلیلی بیرون کشیدند و چرا بعداً آن را کنار گذاشته و «طرد ولایت فقیه» را جانشین آن ساخته و چرا پس از گذشت بیش از ده سال، نه آن «سرنگونی» تحقق یافته است و نه این «طرد».

شعارهای سرنگونی ج.ا.ا. یا طرد ولایت فقیه، شعارهای «روز آخر» است و بفرض آنکه بخواهیم ج.ا.ا. را سرنگون، یا ولایت فقیه را طرد کنیم! براساس کدام درک و تحلیل استراتژیک، یا تاکتیکی، شعار «روز آخر» را در همان «روز اول» داده‌اند؟ و از همه این‌ها چه دستاوردی عاید حزب و اعضای آن شده است؟ و اکنون هم به اعضای حزب هشدار می‌دهند، که مبادا در دام «تحلیل طبقاتی» قرار بگیرند، که ممکن است آن «تجربه تلخ» تکرار گردد و حزب ما از شرایط اسفبار کنونی بیرون آید و به یک نیروی جدی مبدل شود، که همه نیروهای سیاسی ناچار باشند، آن را در نظر بگیرند.

خطر در کجاست؟

حکم «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست» از آنجاییکه نادرست است، لذا در عمل و زندگی روزمره تأیید نمی‌شود و هنگامی که بر سر آن لجاج می‌شود، شرایط را بسیار خطرآفرین‌تر می‌سازد. از همین روست، که ما مشاهده می‌کنیم، که نشریه «نامه مردم»، به موازات حکم فوق، تز دیگری را مطرح کرده و بر روی آن پافشاری می‌کند. براساس این تز، کشور ما اکنون در شرایط مشابه با «ارجگیری انقلاب بهمین» قرار دارد و رژیم فقط دارد، با دادن «آزادی» به «مخالفان کم خطر»، جلوی سقوط خود را می‌گیرد.

ما اکنون از این مطلب صرف‌نظر می‌کنیم، که نفس این «تز»، با حکم امکان‌ناپذیر بودن «آزادی» در رژیم ولایت فقیه، در تناقض است، زیرا اگر «آزادی» امکان‌پذیر نیست، در هیچ شرایطی امکان‌پذیر نیست و اگر در شرایط معینی، ولو آنکه آن را شرایط «مشابه با ارجگیری انقلاب بهمین» بدانیم، «آزادی» امکان‌پذیر باشد، پس معلوم می‌شود، جنبه عام و مطلق حکم مزبور نادرست است.

اما اگر حکم «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست» را با «تز» شرایط مشابه با ارجگیری انقلاب بهمین و دادن آزادی به مخالفان کم خطر در کنار یکدیگر بگذاریم، چنان‌بست خطرناکی بوجود می‌آید، که تنها رتبه‌ها ارتجاع و امپریالیسم می‌توانند بهره‌مند از آن و مدافع آن باشند.

*نشستن در خارج و شب و روز از «آلترناتیو دمکراتیک» صحبت کردن، مبارزه محسوب نمی‌شود.

اکنون وضع از این قرار است: در صورتیکه شخصی، حزبی، نیرویی، جریانی به «رژیم ولایت فقیه» مراجعه کند، یا به او فشار آورد، که از این‌سان یا آن شکل معین از آزادی برخوردار شود، اگر موفق نشود و دچار شکست گردد، گفته می‌شود: همانطور که معلوم بود، «آزادی» در چارچوب این رژیم ممکن نیست و بیهوده بودن تلاش برای افراد «نادان» اثبات گردید. اما اگر موفق بشود و بتواند قدمی به پیش بگذارد و یا حدی از آزادی را برای خود تأمین کند، گفته می‌شود: همان‌طور که معلوم بود، رژیم در صد دادن «آزادی» به مخالفان کم خطر است و یا ممکن است از آن هم فراتر رفته، از «توطئه» آزادی سخن گفته شود. مساله تنها عدم صداقت در برخورد و تلاش برای توجیه کردن و پیروز بیرون آمدن، در هر شکل و حالت، نیست. مساله اصلی جلوگیری کردن از هرگونه مبارزه مشخص و تخطئه کردن مبارزان، در هر دو حالت «شکست»، یا «پیروزی» است. روشی که هیچ وجه تشابهی لاقط با سنت و تاریخ حزب ما ندارد.

آنچه هم که گفته‌ایم، شوخی نیست، سیاست روز است. هنوز چند هفته‌ای نگذشته است، از آنکه «نامه مردم»، یکی از موقفیت‌های حزب ما در دهه اخیر را به «توطئه حزب‌سازی رژیم» نسبت داد. عکس آن را نیز در موارد بسیاری مشاهده کرده‌ایم. مثلاً پس از انتشار نامه‌ای خطاب به هاشمی رفسنجانی در روزنامه «سلام»، مبنی بر خواست آزادی و آشتی ملی، که متعاقباً دستگیری و محاکمه سردبیر این روزنامه را

در واقع باید گفت، که خورد این دوستان هستند، که شکل و محتوا را از یکدیگر جدا و نقش «شکل» را، به نحو باورنکردنی، مطلق می‌کنند. این مطلق کردن شکل حکومت، به خالی کردن آن از محتوای طبقاتی و تاریخی، متأسفانه آن چنان در سیاست کنونی بخشی از حزب در مهاجرت نفوذ کرده است، که شدیداً وارد برنامه حزب شده است. بخش مهمی از برنامه کنونی این بخش از حزب، به تغییرات شکلی حکومت اختصاص دارد و حتی در آن گفته می‌شود، که «استقرار حاکمیت خلق» ... «تنها در محدوده یک حکومت حقوقی تحقق‌پذیر است». در حالیکه همه می‌دانند، که «حکومت حقوقی»، از تزه‌های تبلیغاتی بورژوازی امپریالیستی علیه مارکسیسم است، که در جریان به اصطلاح «نواندیشی» وارد اتحاد شوروی شد و به همراه «منافع همه بشری»، میبانی تئوریک ریرانی سوسیالیسم را فراهم ساخت. در واقع هم حکومت امروز «پلتسین‌ها» مجموعه کامل و بسی نظیر حکومت «حقوقی» مورد نظر امپریالیست‌ها را به همه جهات نشان می‌دهد. در هر حال، چنانکه از برنامه کنونی حزب کاملاً روشن است، «رژیم ولایت فقیه» بعنوان یک شکل حکومت باید کنار رفته، یا «طرد» شود و به جای آن یک «حکومت حقوقی»، یا «دمکراتیک» برسر کار آید. در اینجا بحث اساساً برسر آن نیست، که «رژیم ولایت فقیه» تجلی حاکمیت طبقات معینی بر جامعه است و «طرد» آن و جانشین شدن آن با یک «حکومت حقوقی»، یا «دمکراتیک»، به معنی طرد حاکمیت این طبقات و جانشین شدن آن با حاکمیت طبقات دیگری بر جامعه است. بحث برسر جانشین شدن این «شکل» حکومت، یعنی شکل مذهبی، شکلی که در آن دین و دولت آمیخته شده است، با شکل دیگر حکومت، یعنی شکل غیرمذهبی و مبتنی بر جنبای دین از دولت، صرف‌نظر از محتوای طبقاتی هر دو آنهاست.

درست در همین جا و در توجیه همین شیوه برخورد است، که می‌بینیم، اندیشه‌هایی نظیر «کاست روحانیت»، یا «بورژوازی بوروکراتیک»، مطرح می‌شود. چنانکه در «نامه مردم» می‌خوانیم: «اینکه بطور کلی قشر روحانیت حاکم بدنبال منافع کورراتیک و کاستی خود بوده و عملاً استخوان‌بندی سرمایه‌داری بوروکراتیک را تشکیل می‌دهد. نه سخن تازه است و نه ادعای گزاف» (شماره ۴۲۷ ص ۶). یعنی چه؟ یعنی اینکه، در «رژیم ولایت فقیه»، طبقات معینی حاکمیت ندارند، بلکه «قشر روحانیت» حاکم است و این قشر بدنبال منافع «کورراتیک و کاستی» و صنفی خود است و استخوان‌بندی «سرمایه‌داری بوروکراتیک» را تشکیل می‌دهد، یعنی استخوان‌بندی مجموعه کارکنان و کارمندان و سیاستمداران عالی‌رتبه‌ای، که به دلیل موقعیت خود در دستگاه سیاسی کشور، از امتیازات ویژه و «ناحق» برخوردارند و ثروتمند شده‌اند. «رژیم ولایت فقیه» رژیم است پاسدار این امتیازات «ناحق». این رژیم، یعنی این افراد و اشخاص باید کنار روند، یک رژیم «دمکراتیک»، «حکومت حقوقی»، نظامی، که در آن کسی از امتیازات «ناحق» برخوردار نباشد، به جای آن برسر کار آید. در اینجا دیگر ما با مارکسیسم روبرو نیستیم، بلکه با تعلیمات اجتماعی مدارس کشورهای سرمایه‌داری مواجه هستیم، که می‌گوید:

«رژیم‌های «دیکتاتوری»، رژیم‌هایی هستند، که به زور امتیازاتی را به ناحق برای صنف‌ها و گروه‌ها و اشخاص معینی پاسداری می‌کنند. مثل رژیم‌های کمونیستی، که برای «کمونیست‌ها» امتیازات ویژه بوجود می‌آورند! این رژیم‌ها باید به کنار روند، به جای آن رژیم‌های «دمکراتیک» برسر کار آید، که دیگر در آن حق و یا قانون حاکم است و آن روستازاده یا کارگرزاده یا فرزند آن میلیاردر از «امکان برابر» برخوردار است. این «امکان برابر» در محدوده «حقوق» و «قانون» و «دمکراسی» است. یعنی قانون هیچ فرزند کارگر و دهقان را به زور منع نمی‌کند، که برود و میلیاردر بشود و البته مسلم است، که جامعه نمی‌تواند «امکان برابر» میلیاردر شدن را برای همه اعضای خود تأمین کند.» با پذیرش این احکام در واقع اندیشه مارکسیسم تابع مقلات و احکام عام و غیر طبقاتی علوم سیاسی و حقوقی بورژوازی می‌شود، که ویژگی اصلی آن مطلق کردن نام و تمام شکل حکومت و خالی کردن آن از محتوای طبقاتی و تنزل دادن تحولات اجتماعی، به گذار از یک شکل معین به شکل دیگر، به گذار از حاکمیت افراد و اشخاص و اصناف معینی به افراد و اشخاص و اصناف دیگر است، و دقیقاً به همین دلیل است، که در تمام برنامه کنونی حزب، حتی در یک مورد صحبت از آن نمی‌شود، که این «طرد رژیم ولایت فقیه»، به معنی «طرد» حاکمیت کلام یک از طبقات اجتماعی و به روی کار آمدن کدام طبقات دیگر جامعه است. در واقع نیز، تدوین کنندگان و مدافعان شعار «طرد باد رژیم ولایت فقیه»، نمی‌توانند این رژیم را بعنوان دستگاه حاکمیت طبقات معینی بر جامعه بپذیرند، چرا که به محض آنکه این اندیشه پذیرفته بشود، حکم بی محتوا و نادرست «آزادی، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، الزاماً به کنار رفته و این حکم درست مطرح می‌شود، که در رژیم ولایت فقیه، مانند هر رژیم دیگر، «آزادی» برای اقتدار و طبقات معینی فعلاً ممکن است و وجود دارد و دو مقابل، برای اقتدار و طبقات دیگری، فعلاً ممکن نیست و وجود ندارد. و پذیرش این حکم، یعنی حمایت از متحدین طبقاتی و قرار گرفتن در کنار آنها و نه متحد شدن با هر کس، که «طرد ولایت فقیه» را شعار خود قرار داده است. و همه این‌ها، یعنی بلورد گفتن یا شعار «طرد ولایت فقیه».

بی جهت نیست، که می‌بینیم برخی‌ها هنگامی که از ضرورت «تحلیل طبقاتی» سخن به میان می‌آید، از جا دررفته و عصبانی می‌شوند و مثلاً در مورد «راه

اما سمت دیگر تحولات داخل کشور، تقویت «گرایش به چپ» است. تقویت این گرایش امکانات مجموعه نیروهای دمکراتیک در مقابله با امپریالیسم و ارتجاع را افزایش می‌دهد و می‌تواند پایه تحولی دمکراتیک در کشور ما قرار بگیرد.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است، که آیا میان بیان این ادعا، که خطر یک کودتای دست‌راستی در کشور ما وجود دارد، از یکسو، و اینکه «گرایش به چپ» در جامعه تقویت می‌شود، از سوی دیگر، تضادی وجود ندارد؟ واقعیت این است، که این تضاد در متن تحول جامعه ایران وجود دارد. برنامه امپریالیسم و ارتجاع در جهت به شکست کشاندن قطعی انقلاب ایران و از جمله، برنامه امپریالیستی «تعدیل اقتصادی»، تأثیرات متضادی در جامعه ایران بر جای گذاشته است. این برنامه از یک سو موقعیت امپریالیسم و کلان سرمایه داران وابسته را در اقتصادی کشور مدام تحکیم می‌کند و لذا امکانات و نیروی سیاسی آنها را پیگیرانه گسترش می‌دهد، اما از سوی دیگر، نه تنها بخش هر چه وسیع‌تری از توده‌های زحمتکش را از هستی ساقط کرده است، بلکه بخش‌های بزرگی از اقشار متوسط را نیز بتدریج خانه خراب کرده و به صف زحمتکشان می‌راند و در نتیجه گرایش به چپ را در مجموعه جامعه ایران، روز به روز، تقویت می‌کند. بر اثر تأثیر این عامل متضاد است، که صف عملا متحد امپریالیسم و سلطنت‌طلبان و جناح‌های راست جا... تا حدودی شکاف برداشته است. امپریالیسم و سلطنت‌طلبان با تمام نیرو بر ادامه برنامه «تعدیل اقتصادی» پافشاری می‌کنند و معتقدند، که هر گونه مقاومت توده زحمتکش مذهبی و غیرمذهبی را، ولو به قیمت کشتار صدها هزار نفر، باید در هم شکست.

از نظر سلطنت‌طلب‌ها، جریان راست جا... سه وظیفه برعهده دارد، که باید آنها را تمام کند: ۱- پیوند زدن اقتصادی ایران به اقتصاد کشورهای امپریالیستی و وابسته ساختن بی‌بازگشت کشور به امریکا و امپریالیسم جهانی؛ ۲- خصوصی کردن صنایع نفت و واگذاری نفت ایران به امپریالیست‌ها؛ ۳- سرکوب توده‌ها و نیروهای مترقی مذهبی، به عنوان متشکل‌ترین و قوی‌ترین نیروی ضد امپریالیستی موجود.

پس از اینکه این سه وظیفه انجام شد، سلطنت‌طلب‌ها آماده به دست گرفتن قدرت خواهند بود و مابقی نیروهای انقلابی، یعنی سازمان‌های ملی و چپ را با این ادعا که گویا «انقلاب» اساسا تقصیر آنها بوده است، سرکوب خواهند نمود و خود را «وارث» خرابی‌های جا... معرفی کرده، برنامه امپریالیستی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را عینا و مو به مو در کشور اجراء خواهند کرد. اما از سوی دیگر، جریان راست جا... که زیر فشار «گرایش به چپ» قرار دارد و بالطبع مایل نیست به همین سادگی نقش جاده صاف کن سلطنت‌طلب‌ها را ایفاء کند، ناچارا به گذشت‌هایی تن داده است، این گذشت‌ها به صورت پاره‌ای عقب‌نشینی‌ها از برخی اصول فرعی و بی‌اهمیت و غیرقابل اجراء برنامه تعدیل اقتصادی، در کنار امتیاز مهم قایل شدن آزادی برای «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» بوده است. مورد اخیر به هیچوجه برای سلطنت‌طلب‌ها و امپریالیسم قابل تحمل نیست و درست از فردای این «آزادی» است، که عصبانیت و خشم خود را با بحث مداوم درباره به اصطلاح «شروت‌های کلان و باد آورده» هاشمی رفسنجانی و خانواده‌اش به او نشان می‌دهند.

در هر حال، اگر این مجموعه را در نظر بگیریم، آنگاه مشاهده می‌شود، که پنهان شدن در پشت شعارهای به ظاهر انقلابی «سرنگونی جا...»، «طرد ولایت فقیه»، «آزادی»، در رژیم ولایت فقیه ممکن نیست» و امثال آنها، تا چه اندازه دقیقاً و مو به مو همسو با خواست امپریالیسم و ارتجاع و سیاست آنهاست و به چه میزان به امکان قرار گرفتن نیروهای مترقی داخل و خارج کشور در کنار یکدیگر و دفاع مشترک آنها از «آزادی» و «عدالت اجتماعی» لطمه وارد می‌آورد.

با در نظر گرفتن همه اینهاست، که ما معتقدیم، مبارزه برای «آزادی»، نه «آزادی» تخیلی، که قرار است پس از سرنگونی جا... یا طرد ولایت فقیه، تحت حاکمیت سلطنت‌طلب‌ها و با مجیز گفتن برای آنها به دست آوریم، بلکه برای «آزادی» همین امروز، هم اکنون، در چارچوب همین رژیم و با همین امکانات موجود و با همه محدودیت‌هایی، که ممکن است وجود داشته باشد و برای آن‌ها، که در داخل کشور هستند، وجود دارد، مبارزه برای این «آزادی» وظیفه نخست و مقدم همه نیروهای مترقی و دمکراتیک کشور است. با همین دیدگاه است، که ما خواست «آزادی برای همه مدافعان انقلاب» را، در راس خواسته‌های خود می‌دانیم و معتقدیم، همه مدافعان و شرکت‌کنندگان در انقلاب بهمین، صرفنظر از موضعی، که نسبت به جا... دارند، حق دارند و باید امکان فعالیت آزاد در کشور را داشته باشند. بدیهی است، چنین آزادی یک شبه بدست نخواهد آمد، اما تنها در مبارزه برای آن، می‌توان صف متحد نیروهای مترقی و دمکراتیک داخل و خارج از کشور را در برابر صف امپریالیسم و سلطنت‌طلبان و راستگرایان سازمان داد و اهداف و آرمان‌های انقلاب بزرگ مردمی و ضد امپریالیستی بهمین را تحقق بخشید.

بدنبال داشت، «نامه مردم» چنین نوشت: «محاکمه مهندس عبدی و عاقبت کار او درس مهمی است برای کسانی، که در توم ایجاد یک نیروی اپوزیسیون قانونی اسلامی به سیاست بازی با رژیم مشغول بوده و هستند» (شماره ۲۲۰ ص ۸). همانطور که مشاهده می‌شود، بن بست، کامل کامل است. اگر مبارزه کنی و موفقیت ولو کوچکی بدست آوری، که معلوم می‌شود «سازشکار» و «کم‌خطر» هستی، یا «توطئه‌هایی» در کار است، یا به «حفظ و بقاء» رژیم کمک می‌کنی و اگر، در این یا آن مورد، ناکام شوی، که معلوم می‌شود، در «توم» بوده‌ای و به «سیاست‌بازی» مشغول شده‌ای و در «رژیم ولایت فقیه» امید اصلاح و بهبود داشته‌ای، که حق «حماقتت» را برکف دستتاز گذاشته‌اند! اما تکلیف چیست؟ بالاخره باید در جامعه ایران و در چارچوب همین به اصطلاح «رژیم ولایت فقیه» برای آزادی مبارزه کرد، یا نباید مبارزه کرد؟ برای موفقیت باید کوشید، یا نباید کوشید؟ نشستن در خارج از کشور و شب و روز از «آکترناتیو دمکراتیک» صحبت کردن، که مبارزه محسوب نمی‌شود. چه کسی را می‌خواهیم فریب دهیم؟ خودمان را، یا مردم را؟ اشتباه نکنیم، مردم فریب نمی‌خورند.

بی‌اعتنایی شدیدی که نسبت به اپوزیسیون در جامعه ایران وجود دارد، به خاطر آن است، که اپوزیسیون در مبارزه روزمره مردم ایران شرکت نمی‌کند. مردم ایران قطره قطره برای آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند. به جای خراب کردن این مبارزه، به جای تخطئه کردن آنها، که امروز در کنار این مردم قرار دارند، به جای نشستن به انتظار شکست آنها، بجای هلله و شادی کردن و انتساب حرف‌های خود را جستجو کردن، به جای همه این‌ها باید در کنار مردم و در کنار مردم و مدافع آنها قرار بگیریم.

ما با دیگران حرفی نداریم. روی سخن ما با «توده‌ای» هاست، ما خود در تمام تاریخ زندگی حزبی مان، قربانی این روش و سیاست بوده‌ایم. همیشه ذره ذره، برای آن که بتوانیم یک گام به پیش برداریم، جنگیده‌ایم و کسانی که کنار گود، با انبانی از «احکام» حاضر و آمده، در انتظار نشسته بودند، تا شکست ما را ببینند و تمسخر و تحقیرمان کنند! شایسته نیست، که ما خود این روش را در مورد دیگران، در مورد کسانی، که با هر عقیده‌ای، امروز در کشورمان برای برداشتن ولو یک گام پیشتر مبارزه می‌کنند، بکار ببریم.

اما اگر این انتقادات را تا بدین جا خطاب به «نامه مردم» مطرح کرده‌ایم، نه برای آن است، که «نامه مردم» نمونه منحصر بفردی ارائه داده است، برعکس، در تمام اپوزیسیون از سلطنت‌طلب‌های مدافع امپریالیسم گرفته، تا ماروا، چپ‌ها، کلیه مسائل ایران، بسته به مورد، با یکی از این دو تر تحلیل می‌شود: یا «آزادی»، در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست»، یا «رژیم در آستانه سقوط است و با دادن شعار آزادی قصد دارد جلوی سرنگونی خود را بگیرد!»؛ در واقع مبتکر و مبلغ اصلی این دو تر سلطنت‌طلب‌ها هستند، که از یکسو مدام بر روی جنبه مذهبی جا... انگشت گذاشته و مدعی هستند، که این رژیم «ظرفیت» دادن آزادی را ندارد. همان‌ها از سوی دیگر صفحات نشریه خود را در اختیار سازمان‌های معلوم الحالی نظیر «سوسیال دمکراسی ایران» قرار می‌دهند، تا از طرف آنها، به احزاب و جریان‌های نظیر «نهضت آزادی» و «حزب ملت ایران»، بابت آنکه بدنبال آزادی خود هستند، فحش و بدو بیراهه تشار کنند. معلوم نیست، اگر واقعا فکر می‌کنند امکان «آزادی» در این رژیم وجود ندارد، چرا نگران آزاد بودن «حزب ملت ایران» و «نهضت آزادی» هستند؟ این دو تر نادرست و ضد انقلابی سلطنت‌طلب‌ها اکنون در سطح اپوزیسیون و از جمله متأسفانه در بخشی از حزب ما راه یافته است و مانع فوق‌العاده جدی و حتی می‌توان گفت، سهمگین‌ترین مانع در راه مبارزه جدی و مشخص برای آزادی و قرار گرفتن نیروهای مترقی داخل و خارج در کنار یکدیگر، بوجود آورده است. ما در مقابل چه می‌گوییم؟

«آزادی برای همه مدافعان انقلاب»

ما به هیچ یک از دو نظریه فوق کمترین اعتقادی نداریم. بنظر ما «آزادی» در چارچوب رژیم ولایت فقیه، مانند هر رژیم دیگر، ممکن است و به قرار گرفتن نیروهای دمکراتیک در کنار یکدیگر و قدرت مجموعه آنها بستگی دارد. حتی می‌توان گفت، که امکان آزادی در جا... به دلیل وجود جناح‌ها در حاکمیت و مبارزه میان آنها و مهمتر از آن، بدلیل حضور نیروهای مترقی مذهبی، بسیار بیشتر از یک رژیم اختناق عادی است. در هر حال، پشت احکامی نظیر «آزادی در این رژیم ممکن نیست»، نباید پنهان شد و بی‌عملی خود را توجیه کرد. باید برای ذره ذره آزادی، مبارزه کرد.

در همان حال ما به هیچ وجه معتقد نیستیم، که جامعه ایران در شرایط مشابه با «ارژگیری» انقلاب بهمین قرار دارد، برعکس، ما در شرایط عقب‌نشینی و سرانجام، شکست قطعی انقلاب بهمین، در شرایط قدرت گرفتن و نفوذ روزافزون امپریالیسم و کلان سرمایه داران در اقتصاد کشور، در شرایط ظهور یک «رضاخان» تازه قرار داریم. این «رضاخان» شاید فعلا و الزاما، با خود «سلطنت» نیارود، اما در هر حال اختناق و سرکوب نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک را مسلماً به همراه خواهد آورد. به نظر ما تحلیل نیروهای مترقی و دمکراتیک در داخل کشور نیز همین است و به همین دلیل، هر چه بیشتر، در حول دفاع از «قانون اساسی» متشکل می‌شوند.